

**35. The next day John was there again with two of his disciples.**

**36 He saw Jesus' walking by. John said, 'Look! The Lamb of God!'**

**37. The two disciples heard him say this. So they followed Jesus.**

**38. Then Jesus turned round and saw them following. He asked, 'What do you want?' They said, 'Rabbi, where are you staying?' Rabbi means Teacher.**

**39. 'Come', he replied. 'You will see.' So they went and saw where he was staying. They spent the rest of the day with him. It was about four o'clock in the afternoon. an.'**

**35. فردای آن روز، دیگر بار یحیی با دو تن از شاگردانش ایستاده بود.**

**36. او بر عیسی که راه می‌رفت، چشم دوخت و گفت: «این است بره خدا!»**

**37. چون آن دو شاگرد این سخن را شنیدند، از پی عیسی به راه افتادند.**

**38. عیسی روی گرداند و دید که از پی او می‌آیند. ایشان را گفت: «چه می‌خواهید؟» گفتند: «رَبِّی (یعنی ای استاد)، کجا منزل داری؟»**

**39. پاسخ داد: «بیایید و ببینید.» پس رفتند و دیدند کجا منزل دارد و آن روز را با او به سر بردند. آن وقت، ساعت دهم از روز بود.**

**40. Andrew was Simon Peter's brother. Andrew was one of the two disciples who heard what John had said. He had also followed Jesus.**

**41 The first thing Andrew did was to find his brother Simon. He told him, 'We have found the Messiah.' Messiah means Christ.**

**42. And he brought Simon to Jesus. Jesus looked at him and said, 'You are Simon, son of John. You will be called Cephas.' Cephas means Peter, or Rock. Jesus chooses Philip and Nathanael**

**43. The next day Jesus decided to leave for Galilee. He found Philip and said to him, 'Follow me.'**

**44. Philip was from the town of Bethsaida. So were Andrew and Peter.**

**40. یکی از آن دو که با شنیدن سخن یحیی از پی عیسی رفت، آندریاس، برادر شمعون پطرس بود.**

**41. او نخست، برادر خود شمعون را یافت و به او گفت: «ما مسیح را (که معنی آن 'مسح شده' است) یافته‌ایم.»**

**42. و او را نزد عیسی برد. عیسی بر او نگریست و گفت: «تو شمعون پسر یوحنائی، اما 'کیفا' خوانده خواهی شد (که معنی آن صخره است).»**

**43. روز بعد، عیسی بر آن شد که به جلیل برود. او فیلیپس را یافت و به او گفت: «از پی من بیا!»**

**44. فیلیپس اهل بیت‌صیدا، شهر آندریاس و پطرس بود.**

**45. Philip found Nathanael and told him, 'We have found the one whom Moses wrote about in the Law. The prophets also wrote about him. He is Jesus of Nazareth, the son of Joseph.'**

**46. 'Nazareth! Can anything good come from there?' Nathanael asked. 'Come and see,' said Philip.**

**47. Jesus saw Nathanael approaching. Here is what Jesus said about him. 'He is a true Israelite. Nothing about him is false.'**

**45. او نتنائیل را یافت و به او گفت: «آن کس را که موسی در تورات بدو اشاره کرده، و پیامبران نیز درباره‌اش نوشته‌اند، یافته‌ایم! او عیسی، پسر یوسف، از شهر ناصره است!»**  
**46. نتنائیل به او گفت: «مگر می‌شود از ناصره هم چیزی خوب بیرون بیاید؟» فیلیپس پاسخ داد: «بیا و ببین.»**

**47. چون عیسی دید نتنائیل به سویش می‌آید، درباره‌اش گفت: «براستی که این مردی اسرائیلی است که در او هیچ فریب نیست!»**

**48. 'How do you know me?'**

**Nathanael asked. Jesus answered, 'I saw you while you were still under the fig tree. I saw you there before Philip called you.'**

**49. Nathanael replied, 'Rabbi, you are the Son of God. You are the king of Israel.'**

**50. Jesus said, 'You believe because I told you I saw you under the fig tree. You will see greater things than that.'**

**51. Then he said to the disciples, 'What I'm about to tell you is true. You will see heaven open. You will see the angels of God going up and coming down on the Son of M**

**48. نَتَّائِيل به او گفت: «مرا از کجا می‌شناسی؟» عیسی پاسخ داد: «پیش از آنکه فیلیپس تو را بخواند، هنگامی که هنوز زیر آن درخت انجیر بودی، تو را دیدم.»**

**49. نَتَّائِيل پاسخ داد: «استاد، تو پسر خدایی! تو پادشاه اسرائیلی!»**

**50. عیسی در جواب گفت: «آیا به‌خاطر همین که گفتم زیر آن درخت انجیر تو را دیدم، ایمان می‌آوری؟ از این پس، چیزهای بزرگتر خواهی دید.»**

**51. سپس گفت: «آمین، آمین، به شما می‌گویم که آسمان را گشوده و فرشتگان خدا را در حال صعود و نزول بر پسر انسان خواهید دید.»**

**Sermon for 9 July 2023 by Lector Helmut  
Heiland on John 1:25-51**

Dear congregation,

1. Jesus had been baptized the day before by John the Baptist, and John had recognized Him as the Son of God. "The next day the Baptist sees Jesus coming to him and says, "Behold, the Lamb of God who takes away the sin of the world!" (John 1:29) Only now does our sermon text begin: 35 The next day John was standing there again, and two of his disciples. These disciples of John appear as if from nowhere, nothing more is said about them, their past is unimportant. The evangelist brings them only in a context to Jesus: 36 and when he saw Jesus passing by, John the Baptist said, Behold, this is the Lamb of God!

موعظه تاریخ 9/7/2023 توسط لکتور هلموت هایلند  
درباره انجیل یوحنا. باب 1. آیات 25 تا 51

دوستان عزیز

1: عیسی در روز قبل توسط یحیی تعمید دهنده، تعمید داده شد و یحیی او را به عنوان پسر خداوند شناخت. "روز بعد، وقتی یحیی عیسی را دید که به طرف او آمد، گفت: نگاه کنید، این است بره خداوند که گناهان جهان را برمیدارد." (انجیل یوحنا باب 2/آیه 29) اکنون متن موعظه ما آغاز میشود: روز بعد، یوحنا همراه با دو شاگردش در آنجا ظاهر میشوند. درباره این دو شاگرد چیزی گفته نشده و گذشته آنان بی اهمیت است. در انجیل فقط در ارتباط با عیسی به آنان اشاره میشود: و چون عیسی را دید که در حال عبور است، یحیی گفت که این است بره خدا!

**2. It was clear to every Jew what this meant. So John points out Jesus to two of his own disciples, and that is the position and nature of Jesus. And this is enough for the disciples. 37 And the two disciples heard him speak and followed Jesus. Then it continues, 38 But Jesus turned and saw them following, and said to them: What do you seek? And they said unto him, Rabbi - which is translated: Master -, where will you stay?**

**2: برای تمام یهودیان مشخص بود که معنای این حرف چیست. یوحنا به شاگردانش درباره عیسی و البته ماهیت و موقعیت او آگاهی میدهد و همین برای شاگردان کافی است. آن دو شاگرد سخنان او را شنیدند و به دنبال عیسی رفتند. سپس چنین ادامه میدهد: عیسی برگشت و دید که آنان به دنبالش میآیند و به آنان گفت: "به دنبال چه هستید؟ آنان گفتند: رب (استاد) تو کجا خواهی ماند؟"**

**3. Here a question comes into play, namely, how does one become a disciple. The two have heard John's words about Jesus and they follow him. So, in this case, it is enough for someone to give a hint. Today, perhaps, it is necessary to say something more, to tell about Jesus, about his essence, about his being: that He is the Son of God, that is, God Himself. Then the person addressed must decide to follow Him, as the two men did.**

**3: اینجا سوالی مطرح میشود: چگونه میتوان یک شاگرد شد؟**

این دو نفر سخنان یوحنا را شنیدند و از آن پیروی کردند. خوب، این کافیست که کسی به ما پاداشی بدهد. شاید امروز لازم است که کمی بیشتر درباره ماهیت عیسی گفته شود تا در درباره خود عیسی: این که عیسی پسر خدا و خود خداست. سپس شخص مخاطب باید تصمیم بگیرد که از او پیروی کند، مثل آن دو نفر که به دنبال عیسی رفتند.

**4. They left John the Baptist and followed Jesus. But they don't just do it naively or blindly, they inform themselves. Where will you stay, they ask. In other translations it says: where are you staying. That already says a lot about a person, if you know where and how he or she lives. And Jesus does not explain long, he does not rave to them, but he invites them to look around and stay with him. He offers them facts, and not ideals. They can make up their own minds.**

**4: آن دو نفر، یحیی تعمید دهنده را رها کردند و به دنبال عیسی رفتند. ولی آنها این کار را از روی سادگی و کورکورانه انجام ندادند، بلکه اول خود را آگاه کردند. آنان از عیسی میپرسند که کجا خواهی ماند؟ در برخی از ترجمه ها گفته شده که آنان میپرسند که کجا زندگی میکنی؟ انسان میتواند اطلاعات زیادی در مورد افراد کسب کند، وقتی که بداند که او کجا و چگونه زندگی میکند. اما عیسی زیاد برای آنان توضیح نمیدهد و آنان را وسوسه نمیکند. بلکه به آنان میگوید که به اطراف خود نگاه کنند و با او بمانند. عیسی به آنان واقعیت ها را نشان میدهد و نه ایدهآل ها را. شما نیز میتوانید تصمیم خود را بگیرید.**



**5. 39 He said to them: Come and see! They came and saw, and abode with him that day. 40 One of the two who had heard John and followed Jesus was Andrew, Simon Peter's brother. 41 He first finds his brother Simon ...**  
Here we come to another point about how to become a disciple. One does not necessarily have to be chosen and approached by Jesus Himself, but it can also be one of those who already follow Jesus. This shows our task. We speak about Jesus in our living environment, talk about Him, first in our circle of relatives and acquaintances.

**5 : عیسی به آنان گفت: " بیایید و ببینید "**  
آنان آمدند و دیدند و آن روز را با او ماندند. یکی از آن دو نفر، اندریاس، برادر شمعون پطرس بود. او ابتدا برادرش را پیدا میکند و به او میگوید...

در اینجا به نکته دیگری درباره شاگرد شدن پی میبریم. اینکه یک نفر نباید لزوماً توسط عیسی انتخاب شود و با او صحبت کند، بلکه میتواند به واسطه شخص دیگری با عیسی مرتبط شود. این وظیفه ما را نشان میدهد. ما در محیط زندگی خود درباره عیسی با دیگران صحبت میکنیم، و اول از همه در حلقه اقوام و آشنایان و دوستان.

**6. And also we do not have to search, but it happens. It says here: Andrew finds his brother Simon. He was not looking for him, and he finds him anyway. This is a good way of proceeding. The artist Pablo Picasso is said to have said of himself that he gave up searching because searching already determines what one wants to find, it limits the radius of attention. We overlook many jewels that lie along the way because our attention is focused on a particular goal. Picasso possibly left it to chance, we leave it to God what He wants to put in our way or in front of our feet, what we should occupy ourselves with.**

**6: نیازی نیست که ما به دنبال کسی بگردیم، بلکه خود اتفاق خواهد افتاد. در اینجا گفته شده که اندریاس به برادرش، شمعون درباره عیسی میگوید. این تمرین خوبی است. گفته میشود که هنرمند بزرگ، پابلو پیکاسو درباره خودش گفته که او جستجو را کنار گذاشته، چون جستجو از قبل مشخص میکند که انسان چه چیز را میخواهد و در نتیجه شعاع دید انسان را محدود میکند. ما در مسیر زندگی خود از بسیاری از گنج ها چشم پوشی میکنیم، چرا که به دنبال هدف خاصی میگردیم. احتمالاً پیکاسو این را به دست شانس میگذارد، ولی ما این را در اختیار خدا میگذاریم، تا او چه چیز را در پیش پای ما قرار دهد و ما انجامش دهیم.**

**7. Our text continues: and Andrew says to him, We have found the Messiah, which is translated: the Anointed One. (John 1:41) When Andrew has found what he was supposed to find, he doesn't beat around the bush, but gets right to talking about Jesus, and specifically what John said about him on God's behalf: He takes away the sins of the world. This was a monstrosity at that time. To claim that one had seen God - for only God could take away sins - was considered blasphemy, and punishable by death. Nevertheless, Andrew does not speak in insinuations, but he names what he has seen and heard. "We have found the Messiah." He gets down to the nitty-gritty and does so in a way that cannot be misunderstood.**

**7: متن ادامه پیدا میکند: اندریاس به شمعون میگوید که ما مسیح را پیدا کردیم. هنگامی که اندریاس آنچه که به دنبالش است میابد، زیاد به حاشیه نمیپردازد و مستقیم به سراغ موضوع اصلی، یعنی عیسی مسیح و آنچه که یحیی در مورد او گفت، یعنی برداشته شدن گناهان، میرود. ادعای این که کسی خدا را دیده است، کفر محسوب میشد و مجازات مرگ داشت. با این وجود اندریاس در حاشیه صحبت نمیکند، بلکه آنچه را که دیده و شنیده به زبان میآورد. "ما مسیح را یافته ایم". او کلام اصلی را طوری بیان میکند که جای شک و سوئی تفاهمی باقی نمیگذارد.**

**8. Today in Germany it is sometimes the case that Christianity is reduced to a doctrine of ethics. In doing so, there is a danger that the most important thing, the unique thing about Christianity, is left out, namely that one can attain eternal life because Jesus takes away sins.**

**8: امروزه در آلمان گاهی مسیحیت فقط به آموزه های اخلاقی تقلیل داده میشود. این خطر وجود دارد که مهمترین اصل مسیحیت، یعنی رسیدن به زندگی ابدی به واسطه بخشش گناهان توسط عیسی مسیح، کنار گذاشته شود.**

**9. 43** The next day Jesus wanted to go to Galilee and finds Philip and says to him: Follow me! The next disciple is found again, and this time Jesus invites him personally. And now, with the next disciples, everything repeats itself. Each new disciple finds another, and as in a snowball system, one comes to another: 44 + 45 Now Philip was from Bethsaida, the city of Andrew and Peter. 45 Philip finds Nathanael and says to him, We have found him of whom Moses in the Law and the prophets wrote, Jesus son of Joseph, from Nazareth.

**9: فردای آن روز عیسی میخواست به جلیل برود. فیلیپوس را یافت و به او گفت که به دنبالش من بیا. اینجا است که شاگرد بعدی پیدا میشود و اینبار عیسی شخصا او را به چالش میکشد. با دیگر شاگردان نیز این کار تکرار میشود و هر کس آن دیگری را پیدا میکند. فیلیپوس از شهر بیت سیدا، شهر آندریاس و شمعون بود. فیلیپوس، نتنائیل را پیدا میکند و به او میگوید که ما عیسی ناصری، که در کتب انبیا درباره او نوشته اند را پیدا کردیم.**

**10** The new man, hearing such enormity, is skeptical and asks, **46** What good can come out of Nazareth! ... Here, prejudices have to be overcome first, because Nazareth had a bad reputation at that time. These must be overcome, and again he is invited to see for himself: Philip says to him, Come and see. So, we see, there are several ways to become a disciple.

**10**: فرد تازه وارد با شنیدن این حرف بدگمان میشود و میپرسد: چه چیز خوبی میتواند از شهر ناصره حاصل شود!... در اینجا هنوز تعصبات حاکم است، زیرا شهر ناصره در آن زمان شهر خوشنامی نبود. برای متقاعد کردن فرد تازه وارد، فیلیپوس به او میگوید که: خودت بیا و ببین! برای همین است که میگوییم راه های مختلفی برای شاگرد شدن وجود دارد.

**11. One can be pointed to Jesus by others, one can be told about Him, one can be called directly by Jesus, one can be invited. This also shows how we as Christians and as a church can find other disciples. But always there are two things to keep in mind: We must speak clearly and unambiguously about Jesus. We have to stick to the truth and provide facts. That means for us today, when we can no longer lead people to the incarnate Jesus: We must lead them to His word, that is, to the Bible, where we can see and recognize Jesus.**

**11: یک فرد میتواند از طریق دیگران با مسیح آشنا شود، فرد میتواند از مسیح توصیفاتى بشنود، آدم میتواند مستقیم توسط مسیح فراخوانده شود، فرد میتواند به سمت مسیح دعوت شود. این ها نشان میدهد که ما به عنوان یک جماعت کلیسای مسیحی، چگونه میتوانیم شاگردان دیگر را بیابیم. اما باید همیشه دو چیز را در نظر گرفت: ما باید شفاف و واضح از مسیح سخن بگوییم. ما باید حقیقت را بگوییم و به آن پایبند باشیم. این برای ما که در حال حاضر نمیتوانیم کسی را به سمت عیسی جسمانی هدایت کنیم، به این معناست که باید فرد تازه وارد را به سمت کلام انجیل هدایت کرد، چرا که تنها در انجیل میتوان عیسی را دید و شناخت.**

**12. If we do not speak clearly about Jesus, we will not only keep people away from Christianity and they will not be able to recognize who Jesus is. They then also cannot recognize who they themselves are. 42 And he brought (his brother Simon) to Jesus. And when Jesus saw him, he said, You are Simon the son of John; you shall be called Cephas, which is translated: Rock. Jesus sees this Simon for the first time, and He already knows him. He not only knows his worldly name, son of John, but he also has a spiritual name for him: you shall be called Cephas.**

**12: وقتی که ما به طور غیر شفاف از عیسی سخن بگوییم، در حقیقت افراد را از مسیحیت دور کرده ایم و آنها نخواهند فهمید که عیسی کیست. همچنین آنها نمیفهمند که خودشان که هستند. در آیه 42 گفته شده که او برادرش شمعون را نزد عیسی آورد. وقتی عیسی او را دید به او گفت: تو شمعون، پسر یوحنا هستی. نام تو بعد از این "کیفا" به معنی صخره خواهد بود. عیسی برای اولین بار شمعون را میبیند و او را میشناسد. او نه تنها نام دنیوی او را میداند، بلکه برای او یک نام روحانی نیز دارد: نام تو "کیفا" خواهد بود.**



**13. In Jesus, Peter encounters God. And he encounters himself. He is confronted with the divine image of himself: You shall be called Cephas because you are a rock. He is not confronted with his own past and his own background in life. His human weaknesses are not held up to him. No, he is confronted with the idea of how he should be, how God wants him to be, how he already is in God's eyes.**

**13: پطرس در عیسی با خدا روبرو میشود و خود را ملاقات میکند. او میبیند که تصویر الهی از خودش در روبرویش قرار دارد: تو را "کیفا" مینامم چون مانند صخره هستی. او با گذشته و پیشینه زندگی خود مواجه نیست و ضعف های انسانی او دیگر در برابرش قرار ندارد. او با این حقیقت مواجه است که چگونه باید باشد، خدا میخواهد که او چگونه زندگی کند و در نظر خداوند چگونه انسانی است.**

**14. Before Peter has even said anything, Jesus tells him who he is and what he should be. Jesus precedes all his knowledge of himself, of his past with its faults and weaknesses, but also the ideas of all the others about him. Now he is told who he is in God's eyes. He is presented with it not as an ideal to strive for, but as something he already is. And as what his task is now, which is to be a rock.**

**14: قبل از اینکه پطرس چیزی بگوید، عیسی به او میگوید که او کیست و چه باید باشد. عیسی تمام اطلاعات از خود او و گذشته اش و اشتباهاتی که داشته و ضعف هایش را میداند. حالا به او میگوید که او در نظر خداوند کیست. او این لقب را نه به عنوان یک ایده آل، که باید برایش تلاش کند، بلکه به عنوان چیزی که واقعا هست دریافت میکند. او اکنون وظیفه دارد که مانند صخره باشد.**

**15. In the calling of Nathanael, what we have already seen with Simon Peter is repeated. 47 Jesus saw Nathanael coming and says of him, Behold, a right Israelite, in whom is no falsehood. Although Jesus does not know Nathanael at all, and although he is suspicious, Jesus tells him who he is in his inner being: but Nathanael remains critical: 48 Nathanael says to him, How do you know me? Jesus answered and said unto him, Before Philip called thee, when you were under the fig tree, I saw you. Jesus shows that he knows him exactly, down to details and little things, and there the skepticism fades away, Nathanael is convinced.**

**15: درباره نتنائیل هم ما با چیزی مشابه آنچه درباره شمعون گفته شد، مواجه هستیم. عیسی نتنائیل را دید و به او گفت: یک اسرائیلی واقعی که در او نیرنگ نیست. با اینکه عیسی اصلاً او را نمیشناخت به او میگوید که او در درون کیست. اما نتنائیل انتقاد میکند و به عیسی میگوید: مرا از کجا میشناسی؟ عیسی جواب میدهد: قبل از آنکه فیلیپوس تو را فراخواند، زمانی که زیر درخت انجیر بودی، تو را دیدم. نتنائیل وقتی که میبیند عیسی او را خوب میشناسد، با جزئیات کامل، بعد متقاعد میشود.**

**16. There are more examples in the Bible about this action of Jesus, for example the calling of Levi in Mark 2,13+14: "Jesus went out again to the lake of Galilee. ... And as he passed by, he saw Levi the son of Alphaeus sitting at the toll, and said to him, 'Follow me.'" Levi is a tax collector, and tax collectors are considered sinners and therefore socially shunned. Jesus catches with a glimpse that being a tax collector is only the surface of Levi. Jesus' gaze goes deeper, he makes his way through all prejudices and meets in the heart the man as he is, as God sees him.**

**16: نمونه های بیشتری از اینگونه اعمال عیسی در انجیل وجود دارد، به عنوان مثال دعوت لاوی در انجیل مرقس: "عیسی دوباره به دریای جلیل رفت.... هنگامی که از آنجا عبور میکرد، لاوی پسر آلفائوس را دید که در اداره مالیات، باجگیر بود و به او گفت که "به دنبال من بیا". لاوی یک باجگیر است و باجگیران گناهکار محسوب میشدند و اجتماع از آنان دوری میکردند. عیسی ولی با یک دید اجمالی متوجه میشود که باجگیری فقط ظاهر لاوی است. نگاه عیسی عمیقتر است و انسان موجود در قلب افراد را همانطور که واقعا هستند میبیند. همانطور که خداوند باطن ما را میبیند.**

**17. This side, the real core, the essence of man, his hidden talents, his misguided abilities, exists in my experience in every human being, and in most cases, it is a good core. If one keeps in touch with Jesus, the core comes to light, and what was misguided is corrected. It is true that in contact with Jesus, everyone encounters themselves. If the contact with Jesus is avoided or prevented, all self-awareness, all search for meaning, all searching for one's own center is in vain and usually leads astray. That is why it is important to make other people familiar with Jesus.**

**17: به تجربه من، هسته بالفعل، یعنی فطرت انسانی و استعداد های نهفته، در هر انسانی وجود دارد. در اتصال با عیسی مسیح این هسته شکوفا میشود و اشتباهات اصلاح میگردد. موارد زیر در این رابطه صدق میکند: در تماس با عیسی، همه افراد با خود روبرو میشوند. جدا از عیسی، تمامی خود آگاهی ها و معانی و جستجو برای کشف آنها بیهوده خواهد بود و معمولاً به گمراهی می انجامد. به همین دلیل مهم است که باید دیگران را با عیسی آشنا کنیم.**

**18. If we hold on to Jesus, even today we are told or shown by people who are disciples of Jesus how God sees us. When I became a Christian in 1993, I was going through a mid-life crisis and thought I was a failure and a weakling. But during a walk at lunch during a Bible seminar on these topics, an ordinary participant like me, who had known me for only a few hours, told me, "You're not weak, you're just following wrong ideas." This was not one of the spiritual leaders. The scales fell from my eyes.**

**18: اگر خود را با عیسی نگره داریم، حتی امروزه افرادی که شاگردان عیسی هستند به ما میگویند و نشانمان میدهند که خدا چگونه ما را میبیند. وقتی که در سال 1993 مسیحی شدم، در یک بحران میانسالی بودم و احساس میکردم که یک فرد شکست خورده و ضعیف هستم. با این حال در قدم زدن هنگام نهار در سمینار کتاب مقدس، که اتفاقاً به همین موضوعات میپرداخت، یک شرکت کننده دیگر که فقط چند ساعتی بود که مرا میشناخت، به من گفت: "تو ضعیف نیستی، فقط از ایده های اشتباه پیروی میکنی." این فرد یک رهبر معنوی نبود. ناگهان پرده از جلوی چشم من افتاد.**

**19. And during the same seminar, when we were asked to write something encouraging to someone, a participant, whom I also did not know, slipped me a note with the Bible verse: "The Lord says: I have always loved you. You are mine." That ended my crisis. Without therapy, without cure, without pills. I still have the note in my devotional book today. It always reminds me that the inner being, the identity given by God, is indestructible, so that even mistakes and sins cannot harm it. This identity from God can always be brought to light through repentance and one can always feel accepted and secure.**

**19: و در همان سمینار، وقتی از ما خواسته شد که برای کسی یک کلام دلگرم کننده بنویسیم، یکی دیگر از شرکت کنندگان که او را هم نمیشناختم، برای من آیه ای از کتاب مقدس نوشت: "خداوند میگوید: من تو را همیشه دوست دارم. تو مال منی." و این به بحران من پایان داد. بدون درمان و مصرف هیچ قرصی! هنوز هم این یادداشت را در کتاب مقدس خود دارم. این به من یاد آوری میکند که حقیقت درونی و هویت خدادادی، نابود نشدنی است. بنابراین گناهان و خطاها نمیتوانند به آن آسیب بزنند. این هویت از جانب خدا همیشه با توبه آشکار میشود و همیشه میتوان احساس امنیت و پذیرفته شدن کرد.**

**20. Even in the Old Testament there are examples of people being looked at or called by God, of God familiarizing them with his image of them, so that they completely changed their previous life. In the reading we heard about Abraham, but we also think about Jacob or Moses. Moses was a murderer, a stutterer, a goatherd, a traitor. But after the calling under the thorn bush, he was a new person. He was no longer defined by his past, but by what God had destined him to do in the future.**

**20: حتی در کتاب عهد عتیق هم نمونه هایی از مردم دیده میشوند که خدا به آنان نگاه میکند و یا آنان را فرا میخواند تا آنان را با تصویری از خودشان آشنا کند و زندگی قبلی شان را کاملاً تغییر دهد. در خوانش امروز از ابراهیم شنیدیم ولی به یعقوب و موسی نیز فکر کنید. موسی یک قاتل، فردی با لکنت زبان، یک بزه کار و فردی خائن بود. ولی بعد از ملاقات با خدا در بوته خار، تبدیل به فرد جدیدی شد. او دیگر بر اساس گذشته اش سنجیده نمیشود، بلکه با آنچه که خدا برای آینده اش تعیین کرده.**



**21. 50 Jesus answered Nathanael, You believe because I told you that I saw you under the fig tree. You will see greater things than this. 51 And he said to him, Truly, truly, I say to you: You shall see heaven open, and the angels of God ascending and descending upon the Son of man. Here Jesus hints at what will happen to us if we follow Him. He is alluding to Jacob's dream of the ladder to heaven. Our task as disciples is to do the same to other disciples, like Andrew and Philipp, to point others to Jesus as God's Son, and not just as a brother, friend, extraordinary person, so that He can show them who they are in God's eyes.**

**21 : عیسی به نتنائیل گفت: " تو ایمان می آوری زیرا به تو گفتم که تو را زیر درخت انجیر دیدم. چیز های بزرگتر از آن را خواهی دید. " و به او گفت: " به راستی، حقیقت را به تو میگویم. آسمان را خواهی دید که باز شده و فرشتگان خدا بر پسر انسان بالا و پایین میروند. " در اینجا عیسی نشان میدهد که اگر از او پیروی کنیم، چه اتفاقی برای ما خواهد افتاد. او به رویای یعقوب از نردبان بهشت اشاره میکند. وظیفه ما به عنوان یک شاگرد این است که همان کاری را انجام دهیم که شاگردان دیگر انجام دادند. مانند آندریاس و فیلیپوس، به عیسی به عنوان پسر خدا اشاره کنیم و نه یک دوست یا برادر یا یک فرد خارق العاده. تا به دیگران نشان دهیم که در نظر خدا چه کسانی هستند.**

**22. And we must try to see them ourselves with God's eyes and discover their good sides, their special gifts and abilities and help them that this more and more determines their surface, their behavior and their appearance. Of course, this can get us into trouble. I was often reproached by my colleagues in class conferences when it came to student performance and behavior: "You can still find something good in even the biggest idiot." But it's worth it. Not only do the others recognize themselves better, we also get to know ourselves better and better in the process, until perhaps we then see heaven open to us. May God help us in this. Amen!**

**22: و ما باید سعی کنیم که خودمان را از دیدگاه خدایی ببینیم و جوانب خوب و استعدادها و توانایی های خاص خود را کشف کنیم و با کمک این توانایی ها، بیش از پیش سطح رفتار و ظاهر خود را تقویت کنیم. البته این میتواند ما را به دردسر بیاندازد. وقتی نوبت به عملکرد و رفتار دانش آموزان در کنفرانس های کلاسی میشود، همکارانم اغلب من را متهم میکنند: "هنوز هم میتوانی در این احمق های بزرگ چیز خوبی پیدا کنی." اما به نظر من ارزشش را دارد. نه تنها دیگران خود را بهتر خواهند شناخت، بلکه ما نیز تا زمانی که آسمان را میبینیم، فرصت یادگیری داریم. خدا نیز در این راه به ما کمک خواهد کرد.**